

که انکشت تجرد ز دندان نه بماند بدست
 جان بود پدزی کش خیز بود فرزند
 خیز بود عرضی کش جان بود جوهر
 خراسان شهر آوردند امیر مبارک الدین در پیشگاه محله
 مزدگان فرود آمد و تمامت محلات بیرون در تصرف آورد و دشمنان
 را از بن جلادت پای از جای برفت اما اسباب حرب آماده میکردند
 تا بگروند با جمع سپه بیرون آمدند و در صحرائی عربان جنگ شدند لیران
 دشمن دریند و هلاک افتادند بقایا بنزیمت شهر آمدند ملک قطب
 الدین دیگر بان به راه رفت بطلب لشکرجه مولا شمس الدین صابز قاضی
 و امیر انابک و جمعی از ارکان دولت امیر پر حسین معاوضت از اطراف
 شیراز برسیدند و بجای دیگر از شهر نزول کردند کاد بر شهر باز نشست
 شد خواجه ناج الدین عراقی که مدبر امور شهر بود بیرون آمد و
 یافت هر روز جمعی از مشاهیر بیرون می آمدند ملک داود و سائلانیک
 که چون درین مدت بواسطه محاببه انواع بی ادبی واقع شدن
 ملاقات را و جبهی نه اگر خصت باشد تا با متعلقان بجانب حراما
 مراجعت نمایند کید فلاح در رتب بسیار در جمادی الاخر سنه
 احدی و تسعین ملک داود بخراسان رفت و امیر مبارک الدین بشهر آمد
 و لشکر شیراز را رعایت کرده با بیلاک و سوغات بطرف شیراز روانه
 کرد ایند در همین سال سلطان شهید سلطان عماد الدین احمد توله
 شد بدست دردورد هر هیچ پدزا نزاده است

جُونِ اَوْبَسْرَ زِمَادِ رِمْدِي وَ مَرْدِي ذِكْرُ اسْتِخْلَاصِ هِي جُونِ
 خَاطِرِ اِنَا مَوْرِكِ كِرْمَانِ فَا رَغَّ كَرْدَا يَنْدِ خَبْرِ رَسِيدِ كِه اَخِي شِجَاعِ الدِّينِ يَوَا
 قَرَابِي كِه بَا يَهْلَوَانِ اَبُو مُسْلِمِ كِه اَز مَقَرَّبَانِ پَادِشَاهِ اَبُو سَعِيدِ بُوْدُ و بِحَكُوْمَتِ
 و كُوْتُو اِلَى قَلْعَةِ بَمِ كِه اَز مَحْكَمِي وَ حَصَانَتِي بِعِيَابَتِ سَلِيْمَانِ شَهْرِي سَتِ
 دَر دِمَانِ حِيَوِي پَادِشَاهِ اَمْدَه بُوْدُ و بَعْدَ اَز وَفَاتِ اَوْجَدِ نَوْبَتِ بَا حَكَامِ
 كِرْمَانِ مُخَارَبَه كَرْدَه وَ بَرِ بَرِ اَمْدَه مَهْمَانِ خِيَالِ دَر دِمَاغِ اَوْجَايِ كِر شَنَه اَمِيرِ
 مِيَا رِزَا الدِّينِ شَاهِ قَلْعَتِ شَاهِ رَا كِه اَز مَلُوكِ اَنِ خِطَه بُوْدُ و مَحَلَّتِ و بَاعِثِ
 بَرِيْنِ مَعْنِي بَا كِرُو هِي اَز حَوَاصِ نِظَاهِرِ شَهْرِ سِتَانِ بَمِ فَرِسْتَاذِ وَ نَخُوْدِ اَز
 عَقِبَتِ رَوَانَه شَدِ جُونِ لَشْكِرِ بَرِ رَسِيدِ اَخِي شِجَاعِ الدِّينِ بِمَقَاوَمَتِ بَا يَسَادِ
 وَ بَادِلِيَرَانِ دَر بَجَلِكِ كُو شِشِي مَرْدَانَه بِنَهُوْدِنْدِ جُونِ اَمِيرِ مِيَا رِزَا الدِّينِ بَا عَسَاكِرِ
 بَرِ رَسِيدِ كِرْدَانِ طَائِفَه دَر اَمْدَه وَ نِظَاهِرِ مَشْغُولِ كَشْتِه اَمِيرِ مَحْمَدِ شَاهِ
 مُظْفَرِ اَز كِرْمَانِ طَلَبِ كِرْدِ و مَشْتَعَلِي وَ مُتَعَاقِبِ بَرِ رَسِيدِ اَخِي
 شِجَاعِ هَر چِنْدِ رُوْنَا ز طَرِيْقِي بَرُوْنِ اَمْدِي وَ جَمْعِي رَا هَلَاكِ كَرْدِي اَشَارَتِ
 صَادِرِ شَدِ نَا اَبِ دَر خُدُو اَنْدَا خُشْدِ وَ فِضِيلِ شَهْرِ خَرَابِ شَدِ جُونِ مُدَّتِ
 تَوَقُّفِ مَتَمَادِي كَشْتِ شَاهِ مُظْفَرِ اِمْحَاصِي بِنِشَانِدِ وَ نَخُوْدِ عَا زِمِ كِرْمَانِ
 شَدِ وَ دُرُ سُلِ بَرِ اَعْلَامِ حَالِ اَخِي شِجَاعِ بِجَانِبِ اَمِيرِ بَرِ حُسَيْنِ رَوَانِ كِرْدَا يَنْدِ
 سَالِ دِيكِرِ وَ قَتِ بَهَارِ بَا سِخْلَا صِ قَلْعَه بَمِ مُنَوَّجِهِ شَدِ جُونِ بَرِ رَسِيدِ اَخِي
 شِجَاعِ اَز قَلْعَه فَرُوْدِ اَمْدَه وَ حَرْبِي سِخْتِ وَ اَقْعِ كَشْتِ وَ اَمِيرِ هِنْدِ شَاهِ كِه اَنِ
 حَوَاصِ لَشْكِرِ مِيَا رِزِي بُوْدِ كَشْتِه شَدِ عَسَاكِرِ بِيكَارِ دَر حَرْكَتِ اَمْدَه نَدِ

و شهر تورا تسخیر کردند در اثنای این حال خواجه هلاک خازن
 بیامد و التماس کرد که اخی شجاع و اهل قلعه امان می طلبند و در خدمت
 می طلبند که اگر لشکر و دتر رود ما از گوشه بگریزیم و مفاصیح شهر
 و قلعه بسیار میر مبارز الدین بیک دو منزل ملتزم ایشان از شهر دور شدند
 ایشان از قلعه پیروز آمدند و آنچه ما بخواستار بودند از وی و عین قلعه بردند
 واقف شد امیر عیاش الدین حاجی اینک را محاصره قلعه بداشت و چون
 بکرمان آمد بعد از چندگاه متوجه بر شد و اسببصال آن طایفه کرد تا
 قلعه و بعد از سه چهار سال فتح شد اخی شجاع الدین تبع و کفن بر کرد
 و پیروز آمد بعبت من امدم به پشت اینک کفن کردن که یکیشی بیغم و دین برین
 امیر مبارز الدین قلم عفو بر جرات او کشید اما بعد از آن کشته شد
در بحال بر با عرب جماعتی اعراب در هراه و مونس و سخن
 رودان در سنجان و شهر بایک دست نازیح و غارت بر آوردند و
 زاسر حد خراسان این فساد می کردند و دست در حصصهای مسلمانان زدند
 و بخود محصور می کردند ایندند چون امیر مبارز الدین از استخلاص
 بر قاریخ شده بود با فرزند بزرگتر خود شاه مظفر و رکن الدین
 محمود بن رشید که از فرزندان صاحب دای بود متوجه آن محاذ بیل شدند
 ایشان تمام اطفال و احوال را بکوه بردند و مستحکم کردند و بهیبت
 مجموعی مقابل آمدند در حال حسن فولاد که سیر ایشان بگوشه و بهریمت رفتند
 و اموال و عنایم و جمال ایشان غارت کردند و بهر اجعت باز کرمان نمود

و در شهر تورا تسخیر کردند

مقارن ابن فتح مرده تولد شاه زاده شاه تیحی رسید که در روز یکشنبه
 چهاردهم محرم سنه اربع و اربعین و سبعمائه متولد شد امیر مبارز
 الدین جیت سیمیه از مصحف مجید ثقال نمود این آیت برآمد که
 ان الله یبئسک یحیی مصدقا لایة جون تولد مقارن نضوق بود بضع الدین
 یحیی ملقب شد ذکر و زهرت **خواجگ پیرها الدین جون مملکت**
 بر امیر مبارز الدین محمد قرار گرفت بعد از نامنایسار و غم احیاء و زارت
 بر خواجگ برهان الدین فتح الله واقع شد و بعد سعید بن خواجگ کاک
 الدین ابو المعالی وزیر عالی مقدار بود و نسب ایشان به امیر المؤمنین
 عثمان عفان رضی الله عنه می رسید و هر دو بکالات نفسانی انواع
 مراجع نزد عالمی با منصب بودند در زمان که خواجگ کمال الدین ابو
 المعالی بود توفیق الله تعالی زیارت حرمین استسعا و یافت و در نزد
 بیاض خیر از مساجد و مدارس و خوان و ودرا الشفایا فرمود از مال حلال
 خود دانستند از اسباب رفاهیت مهیا کرد و در سنه ثمان و ثلثین
 و سبعمائه وفات کرد پس خواجگ برهان الدین عزیمت شیراز کرد
 و امیر مبارز الدین مکتوبات در طلب او ارسال کرد در سنه اثنی واربعین
 و سبعمائه صدوزارت بدو مشرف شد و در شهر سنه اثنی و خمسین
 و سبعمائه خود را ازین کارد و ذکر کرد ایضا بعد از آن جون مملکت فارس
 سحر امیر مبارز الدین شد در سنه ست و خمسین منصب فاضل القضای
 در سنه ست و خمسین در سائر ممالک ضمیمه وزارت او گشت و در آن

در پیش در شهر شیراز در روزی که در سنه ست و خمسین بود در خدمت امیر مبارز الدین و در قلم او در سنه ست و خمسین بود

شریفش مشظم ریاستین دین و دینوی کشت ذکر احوال امیر حسین
 و امیر شیخ ابواسحق در عرض این ایام جمعی از اکابر حسدگانی امیر
 پیر حسین کردند که امیر مبارزالدین اندوستی انحراف نموده اوبدان التفات
 نمود و بقاعده سابقه استمالت نامه نوشت و بفرستاد و مولا نا امام
 الدین مینش اصفهان را شخص این قضیه ببرد روانه کرد و از اتفاقات
 آنکه امیر پیر حسین را با امیر مبارزالدین مواضعه بود که چون داعیه
 ملاقات شود آن نشانه ظاهر کرد اند اتفاقا آن از خاطر رفته بود هر
 رسائل و رسل جهت ملاقات منعاف می کرد ایند چون آن نشانه
 در بیان بنود امیر مبارزالدین التفات نکرد و دشمنان دلبر شدند و نیز
 مولا نا شمس صابین فاجعی بر خواجه عمید الملک بکرمان فرستاده بود
 و بنام کرده که امیر پیر حسین بعبایت متهنک و خون بر آست و بر آرد آن
 از دوری بچویند اصلا از وی اجتناب می باید جست و بریزد و سینه
 دروغ مزاح امیر پیر حسین مسفر می کرد ایند بعد از آن هر چند در
 طلب مبالغه میرفت تا آنکه نداد در سنه اخی و از بعد و سبعا
 حکومت اصفهان با امیر شیخ ابواسحق داد و امیر شیخ بدین معنی که از
 استمالت باید مصراع زهی تصور باطل هی خیال محال کاجرم
 چون ملک اشرف بالشکر لیبیان غریب عراق و فارس نمود امیر شیخ
 ابواسحق بدو ملحق شد و تسخیر فارس و عراق را بنیابت آسان در نظر او آورد
 چون این آفران با امیر پیر حسین رسید دو فقره زرد بهیبه اسباب معاومت

و امیر سلطان شاه جاهد را اسز اول کرد

الدين

مشغول شد بالسكري ابوه روى باصفهان نهاد چون نزد يك شدند
 مولانا شمس الدين صابز فاضل و امير جلال الدين طيب شاه كه امير
 لشكر بر كمان بود بانمام اتباع مملك اشرف كشيده و ازين حرکت
 و هني عظيم بحال امير پير حسين زاه بافت كه امير مظفر اسلغر كه از فرزند
 حاجه رسيد بود الحاح مي كرد كه استعانت از امير مبارز الدين محمد
 مي بايد كرد تا بدفع دشمن مشغول شويد امير پير حسين گفت چون اندك و حيله
 در ميان آنده خاطر موافقت او قرار نمي كند و حال آنكه از جانب امير
 مبارز الدين اسباب معاونت ترتيب كرده و مشطرنسینه في الحمله
 امير پير حسين همان شب با جمعي نزد يكان متوجه تبريز شدند تا از امير شيخ
 حسين بن مومنانس كه بسرعيم او بود استعانت مي بايد امير شيخ حسن
 بن مومنانس از تكبر و تجبر او در زمان حكومت رنجيده خاطر بود در حال
 او را حيسر كرد بعد از ان اكثر نواب و ازگان دولت او متوجه
 امير مبارز الدين محمد شدند از جمله امير ظهير الدين ابراهيم صواب كه
 ساها دوستي و نزديك بود بيا مد و وزارت رسيد و مملك اشرف را
 مملكتي بي منازع ميسر شد چون نزد يك شيراز رسيدند امير شيخ
 ابوالحسن كفت صلاح در آنست كه بگردد بيشتر او بشهر رود چون
 آن خطه تعلق بايشان داشت ما حضري مرتب دارد با درون شهر رفتند
 امير شيخ بقوت متابعت عوام بملك اشرف خروج كرد و بسيار از اينها
 فدا كردند و آن جمع را منفرق كردايندند ملك اشرف چون از

شیر از بخلاف نصور مراجعت اخصت بالان و انبساط و کاهان داد
 امیر مبارزالدین از کمان منوجه میرد شد در محرم سنه اربع و در تعیین
 و سبعه ملک اشرف خواست که ناس را که از یوانع بر دست بخورد کند
 شاه مطلق و ساه سلطان را جهت دفع ایشان مایه فرستاد البت بر در راه
 حیر آمد که بیست هزار مرد ملک اشرف کرد فصبه ناس را آمد که در راه
 پوراه لشکر زد که شد و به ناس رفتند روز دیگر جاک برخواست لشکر
 برفت بیک صدمه جد زخمه در شهر کردند ساه سلطان اردو روانه
 آمد و بزخم سع آن ماده بلاد اساکر کرد آمد و ناس از سام جلت
 قاتر بود الاخر الامر چون ملک اشرف دید که فایده ندارد منوجه سلطان
 شد چون بنواحی تبریز رسید لشکری بی شمار جمع کرد و با شقام اهل شیر
 منوجه شد رسل و رسائل بجانب امیر مبارزالدین روانه کرد و با عهده
 و مواثیجست ملاقات بفرستاد در جمادی الاو اسنه اربع و از عین
 لشکر بهر دیار که میر رسید دیار نمیکذاشت از جمله در شعب بوان که نوبت
 خیاست چون نزول کردند منوطنه انجافاری رفتند بگفت نابرد ریان
 غار آتشی کردند که از دود آن دو هزار آدمی هلاک شدند خاطر امیر مبارز
 الدین از این حرکات بغایت متالرگشت چون مولانا شمس الدین صاف
 ملازم او بود و ضدینی که با امیر مبارزالدین بجانب میوردید ظاهر کرده در
 جواب ملتمس ملک اشرف گفت اگر ملاقات از سر صفاست مولانا شمس
 الدین را اسیر کرده بدان جانب فرستد ملک اشرف او را گرفته برد و رساند

چون مولا ناپسرد آمد النجا با کما بر برد تخصیص من تقضی اعظم صدر الدین
 محبتی و بوسیله و شفاعت ایشان خلاص یافت و با کرام و اعجاز رسیده
 در اثناء این حال خبر رسید که ملک اشرف را از تبریز طلب نمودند و
 بتجهیز از کردید مولا ناسم الدین با امیر مبارز الدین بکرمان آمد قلعه سیران
 که از امتهات قلعه ابراهیم در تصرف او بود و بسرا و خواججه
 عماد الملک کو توالت بخا بود بدان مقرر شد که قلعه را تسلیم داذ و عیان
 حمل و عقد مملکت تصرف او باشد و هر سال مبلغ صد هزار دینار
 منسوب تصرف نماید و عهد کردند که با دوستان بیکد کرد و ست باشند و
 با دشمنان دشمن و محض و طلا و سوغ کند یا ذکرند و ملازم شد بعضی
 را کابری نخواستند که او ملازم باشد از جمله یکی خواججه نایح الدین عراقی
 او ابران داشتند که التماس باید کرد که نا بطرف شیراز روی و نزاعی که
 با امیر در میانست بصلح مبدل شود و بر قوه و شبانکار از شیراز مفرود
 کرد اینده داخل کیرمان شود امیر مبارز الدین ابن التماس مبدل
 داشت و اسباب او راست کرد و او را روانه کرد ایند چون بیشتر از
 رفت وزارت شرکت مرتضی اعظم امیر غیبات الدین علی بزدی
 بروی مقرر شد و نقیبات کرد و آنچه قبول کرده بود بیکار فراموش کرد
 چون امیر مبارز الدین را معلوم شد که رفتن مولا ناسم الدین به تعلیم
 خواججه نایح الدین عراقی بوده و حکم بر قتل خواججه نایح الدین عراقی
 کرد در وقت قتل این بیت بر امیر مبارز الدین بخواند بیست

تبریز

بزناج عراقی زیر لطف بخش ناخسرو ناج بخش خواندند و او را بخشیدند
 و بقرابیر سیرکار دیوان مقرر شد اما در دفعه دیگر مقتول شد ذکر چون
امیر شیخ ابوالسختی بکرمات چون ملک اشرف از مملکت فارس
 مراجعت نمود امیر شیخ روی در ترقی نهاد و بتکر بسیار از اطراف بروی
 جمع شدند و از درجه امارت بسطت رسید و سکه و خطبه بنام خود
 مقرر کرد و متعرض قطری که در تصرف امیر مبارزالدین بود می شد
 نادر صفیر سنه ثمان و اربعین و سبعه لشکری در شمار بجانب کرمان کشید
 و بهر دیار که شد خراب کرد تا بطاهر سیرجان رسید بهلوان علی داری که
 از قبل امیر مبارزالدین بود اینجا و غافل بامدادی ناخبر از طرف کرد شهر سنان
 سیرجان برآمدند و در حال شهر را مستخر کردند رعایا روی بقلعه نهادند
 چون از دجا می عظیم بود قریب یک هزار و دویست آدمی در راه قلعه هلاک
 شدند بواسطه آنکه قلعه بغایت حصین و رفیع بود متعرض آن نشد و روی
 بکرمان نهاد چون به بهرا مجرد که پانزده فرسخی شهر است رسید معلوم
 کرد که امیر مبارزالدین محمد تمام لشکراوغان و جو ما و اعراب و احشام جمع
 و بر عزم مقاتلت نسیته کسی را بطلب صلح فرستاد و حضور امیر ظهیر
 الدین ابرهیم صواب الناس نمود او سابقه معرفی که داشت برفت و به
 تقبیح صورتی که امیر شیخ ابوالسختی بدان اقدام نموده بافضی الغایه بگویند
 و در مراجعت مبالغه نمود و ظاهر کرد که صواب عزیمت شیراز دار امیر
 شیخ این ملت را قبول کرد و متوجه شیراز شد و امیر ابرهیم بنابر مواضعه

که با او دست است ایچان نمود و از عقب روان شد چون بشیران
رسید درایت تا و مفوض شد او غایت مردی برك و کافی بود ابواب
سازغ و سداخل بر سائر میانشان فرو بست تا یکی از او در تطبیح حیمی
او را نبرد و هلاکت کرد بعد از مرگت بر سید عیاش الدین علی و
مولانا شمس الدین صابن و اخی قرار گرفت میان ایشان سازعت می شد
و سید غالب می آمد مولانا شمس الدین صواب در آن دید که بجانب هر دو
او اسحراج امولان و کایت نوانه شود در آن زمینان سواحل را خراب
کرد چون موسم بهار شد روی بسیر کرمان نهاد و هزاران اوغان و
جرمارا بخود کتید و بهر وقت ملامتات می نمود و امیر مبارز الدین
سدره میداشت و لیس شخراجه عمید الملك مکتوبات به پذیر نوشت
که سید عیاش الدین در اوج اعتبار است مراجعت شیراز
صلحت نیست سعود در تخیر کرمان می باید نمود بواسطه متابعت
مغولان و احشام روی بکرمان نهاد چون امیر مبارز الدین ازین حال آگاهی
یافت با وجود مرخصی بایک هزار و پانصد سواران از او غافی و جرمای
و غلبه او باش همراهِ در حدود جو جرد و در آن این دو لشکر ملاقات
افراد در صولت اول لشکر دتمن منهنم شدند و امیر مبارز الدین از عقب
روان شد بانکه ساعتی تمام امر را مقید ساخت در اثنای راه بعضی
از لشکر میارزی مولانا شمس الدین رسیدند هر چند خواست که اسب را
تواند ملیس نشد بقصر عهد او را نگاه داشت تا بقیع کشته گشت و سرش

دو دست ازین تا وقت کرد و مولانا شمس الدین
بجز از سواران شمس الدین و هزار سواران

بامراون

باطراف فرستاده و اسیران را بقتل رساند و روانه کرد و روی بکرمان نهاد
 چون این خبر بشیر از رسید امیر شیخ با شقام بالشکری حرار روی بکرمان
 آورد چون بنواحی شهر رسید امیر مبارزالدین از شهر بیرون رفت و چون
 عظیم واقع شد امیر ابو بکر احتاجی که پهلوان لشکر امیر شیخ بود
 کشته شد امیر شیخ مراجعت نمود و در مهر بنجد با غمی که از حال مصائب
 مبارزی بود منطمس آثار کرد اند و چون دانست که شهر بند بواسطه
 شاه مظفر محفوظ است در ولایت خرابی بسیار کردی براه نفت متوجه
 شیراز شد **ذکر احوال** چون کار موکلا نا شمس
 الدین بو بار سربایت کرد امر اوغان و جرم از آن حرکت بشیمان شدند و
 امیر شمس الدین جرمائی متوجه امیر مبارزالدین شد با اتباع و امیر نقتای
 اوغان بقلعه که در حوالی مشیز داشت رفت و امیر شهاب الدین بر او
 امیر شمس الدین را گرفت و با خود برد امیر مبارزالدین امیر خیر نور را
 بخاصه شغور کرد این جماعت محضه التماس کردند که ببقای
 که در دست نوکران مبارزی گرفتار شده اگر اطلاق یابد از این
 طرف امیر شهاب الدین را رها کنند برین مقرر شد و امر اجرمائی بود
 مخصوص کشته خانها مراجعت نمودند تا نقتای متابعت نمیکرد
 امیر شمس الدین اعلام کرد که او غایبان همچنان سرکشی میکنند امیر مبارز
 الدین بغرم قسلاق بحیرت رفت خواست که بر کیفیت احوال ایشان
 مطلع شود محقق شد که ایشان متابعت نمی نمایند حکم شد ناخان و بیان

امیر مبارزالدین از امیر ابو بکر احتاجی
 کشته شد امیر شیخ مراجعت نمود

اینانرا تاراج کنند و خراب گردانند و جرمانی را بشانه ممتاز کرد ایند
 نامطیع از مخالف ممتاز باشد امرای اوغان بیچاره اسیر شدند امیر و شاه
 که مقدم ایشان بود با هفت اسیر دیگر کشته شدند و امیر علی ملک
 و امیر شیخ علی اولاغ گرفته بکرمان فرستاد بقطای و سوسه امرای جرمان
 میگرددند نامه را از راه ببرد و بیچاره عاصی شدند امیر شمس الدین در شهر بود
 خواست تا فرار جوید گرفتار شد امیر بقطای اتفاق امیر شیخ علی اولاغ و علی
 ملک و شهاب الدین جرمانی و دیگر امراد قلعه سلیمانیه که از غایت
 رفعت و غراب مبنای بساخته عفریت شهرت یافته بنای مخالف
 نهادند چون ابن جنر رسید امیر مبارز الدین با شاه مظفر عزیمت آن طرف
 کردند چون پیاپی قلعه رسیدند آن جماعت بصلح در نمی آمدند تا
 مظفر بیک حمله اینانرا از جای بر گرفت و بقلعه دوایند شاه مظفر
 ضد بالای قلعه کرد بجای رسید که پای برهنه کرد و مؤنه بینداخت
 اوغانان جمع شمع ساختند و امان ساختند ملتزم اندک اگر بکند و
 فرستک ازین مقام کوچ کند ما خیل و حشم بدانجا ها نشانیم بعد از آن
 دستور اسیر مبارز الدین قبول کرد و یک دو منزل باز نشست نمون
 چون ازان تکلی خلاص با فسد جری چند به بالا کشیدند و باز سرجیک رفتند
 امیر مبارز الدین چون زان منکر واقع شد جمع کرد و سبیله این حمله بودند
 بنوع بگذرانند هوا گرم شده بود مراجعت بکرمان نمود **ذکر شکست لشکر**
مبارز الدین از اوغان چون از کرمسیر مراجعت نمود بعد از مدتی

اشکره

خبر رسید که او غانیان و جرما با نفاق دست تباراج برآوردند و مملکت
 خراب میکند و حتمی از اشرار با ایشان ملحق شده اند و داعیه محاربه
 دارند امیر مبارزالدین متوجه شد بالشکر از آستانه و در صحرائی خاوت
 فریقن آمد بکر رسیدند و حرب عظیم رفت در اول حال او غانیان سکنه
 شدند و لشکر بغایت و جمع عنایر مشغول بودند که او غانیان باز مراجعت
 نمودند و بربک طرف لشکر زدند و شمشیر در نهادند لشکر منفر شدند
 و هفت زخم بر اعضای امیر مبارزالدین زدند در آشنای کرو فوازا است
 خطا شد پهلوان علی شاه همی در آن حال از مرکب فرود آمد و اسب خود را پیش
 کشید امیر مبارزالدین سوار نمی شد و گفت به بیست سال پیش ازین در
 حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از و اهب بی منت عزت شهادت
 طلب کرده ام بر نابا حاج بسیار سوار شد و پیرون رفت پهلوان علی شاه با
 باهشصد مرد نامدار شهید شدند و او غانیان جالغدا شدند و بر سنت
 مغول تعظیم آن میکردند و قربان ایشان می کردند امیر مبارزالدین بنفوی
 علما تکفیر ایشان حاصل کرده و جنگ ایشان را غزا میدانست او را بدین سبب
 غازی میگفتند الفیضه بعد از سه روز خبر بکرمان رسید شاه شجاع با وزیر
 مبارک ندیر خواجه برهان الدین مشورت کرد و بجهت تحقق اخبار سون
 حلد را با طرف فرستاد و در روزها را بمردان مرد محکم کردند علی الصبح
 که خبر سلامتی رسید خواجه برهان الدین فطرات شتر و استر
 و او را نوقه و نذ و اسباب سلطنت از خاصه خود ترتیب کرده بخدمت

سپیدان بقا و شاه نجاع سرور شد و در بکر بکرمان آمدند و ذکر
نقض عهد امیر شیخ ابوالحسن بارانکه او غایبان بسیر از راه نیاید میان
 امیر ربزالدین و امیر شیخ ابوالحسن عهد مصالحت رفته بود امیر مبارز
 الدین را توقع بود که او غایب از بسیر از راه ندهد حواجه حاجی دین بسیر از
 دست داد بسیر از وصول و امرای او غایب رفته بودند و بسیر بیافان و انعاما
 رسیدند چون حواجه حاجی رسید امیر شیخ را از حرکت اینفعال حاصل
 حاصل شد امرای او غایب موقوف داشت و بطاهر پنج هزار سوار بمدد
 امیر مبارز الدین روانه مگرد اما مقرران بود که حور بصفت مال رسانند تمام
 بحجاب دشمنان گردند حواجه حاجی این احوال را دانسته بود اعلام کرد
 که چون امیر شیخ ابوالحسن بر رسید امیر مبارز الدین جوابت کرد که مقصود
 از فرستادن حواجه حاجی آن بود که از جوابت بر موافقت مجازم باشند اگر
 خاطر امیر شیخ بمعافیت مایل است یا نه سوار کافیت چون امیر شیخ
 وافق شد بر مع مصالحت اقدام نمود و امیر سلطان شاه جاندار با دو هزار
 سوار بمدد او غایبان فرستاد و خود بالشکر بحجابت یزد متوجه شد شاه
 مظفر در کرمان بود امیر شیخ بی منازعه در یزد نزول کرد چون ابن خبیر
 رسید شاه مظفر از عایت حمیت با جمعی خواص از راه براه روانه
 مبد شد که فرزندان او اینجا بودند چون بر رسید فلعه را ببرد از اعتمادی
 محکم کرد و بنهته اسباب قتال مشغول گشت و با روی شهر را مرت
 از سر گرفت چون امیر شیخ از آمدن او واقف شد لشکری را متوجه مبد

۱۲ از شیراز کتوب امیر

گردید

کرد ایند مقدم ایشان محمدی وزوان اصفهان چون بیک منزل شهر رود
 آمدند شاه مظفر بامداد بخان بر سر ایشان آمد که هنوز در خواب بودند
 تا ایشان سوار شدند و صف بیاراستند بداران حمله کرد لشکر مهم
 شدند و هفتاد کس از نامداران ایشان اسیر شدند امیر شیخ چون از این
 حال واقف شد گماشتن بیست هزار سوار بدو میداورد و شهر میدا شد
 خدق و فضیلت یکی بیرون عمارت از همه مختصر تر چون بر رسید بدجلت
 برخاست و به بسیاری رحمت اندکی از آن مظهر کرد ایندند و از آن فضیلت
 بگذشتند و تصور آنکه شهر گرفتند بشارت ندادند چون شاه مظفر آن حالت
 شاهد کرد اندر روان بیرون ساخت و از صبح تا شام حرب کرد ایشانرا
 از توابع شهر دور کرد ایند دشمنان جویدند که مرادی حاصل نمیشود امیر موم
 که مشارالیه لشکر بود با اتفاق سید صدرالدین محبتی **کتاب مصالحت**
 در آمدند بعد از آن امیر شیخ بکسوان بدوان فرود آمد شاه مظفر چون
 آن بدید از روان بیرون آمد و ملاقات کردند و هر یک مستقر خود باز
 گشتند **آمدیم سخاک کرمان** اوغایان با اتفاق امیر
 سلطان شاه جاندار بدو کرمان آمدند امیر مبارزالدین نیکداشت که از جماع
 فسنکی قدم پیش نهاد و در بیرون بود چند نوبت محاربه سخت رفت امیر
 شیخ چون از میدان مراجعت بیرون کرد سید صدرالدین را خواجه عماد
 الدین محمود که بوفور استعداد موصوف بود بکرمان فرستاد چون رسیدند
 ملائمت عرض کردند امیر مبارزالدین گفت که چند نوبت نقص عهد

از امیر شیخ ظاهر شد و بواسطه زحمت رعیت بجان مادست قهرض
 از مملکت او کشیده ایم و ناخستی و خرابی نکردیم القصد بر صلح قرار شد
 و ایشان را رعایت نیکو کرده باز کرد ایند امیر سلطان شاه نیز بشیر از روانه
 شد ذکر کیفیت احوال او غایبان و جرمایان چون از هیچ
 طرف کتادی نیافشد از در صلح در آمدند و در یکروز هزار جامه نسین
 بافتند و بعضی از امرادر کرمان ملازم شدند در بحال محمد بیگ داماد
 ملک اشرف لشکری بجانب عراق کشد و از امیر میا زالدین طلب معاونت
 نمود چون ایشان بتربیک اصفهان رسیدند امیر میا زالدین از کرمات
 عزیمت عراق کرد امرای او غازی و جرمای ملازم بودند چون بتر رسید
 امیر ادرز بوقا و امیر شیخ علی با امرای او غازی و جرمای به پیش فرستاد شیخ
 علی الاغ از امرای او غازی ملازم میر محمد بود چون بتربیک و رزنه رسیدند
 بعضی از امرای او غازی روگردان شدند این خبر به یزد رسیدیم در
 شب شیخ علی الاغ با جمعی که با وی بودند بکشت و بنصر خود از بون جعفر
 که باز کردند بودند برفت در جانب قهستان تمام در رفتند
 افتادند و بکشت و جمعی نیز که در کرمان بودند برفت در جانب
 قهستان و بعضی که در اطراف کرمان مقام داشتند بفرستادند و تر
 و خشک ایشان را با تشریف سوخت و بتبع بگذرانند مقارن این حال
 امیر تیمور که سرآمد دلا و داز لشکر امیر شیخ بود اعراض کرده بر سید
 و بنوازش مخصوص کشت عاقبت حق نمت فراموش کرد و خواست که غلبه

سنگی

کند کشته شد چون خبر عصیان اوغان بکرمان رسید شاه شجاع در کرمان
 بود و تمام امیرزادگان و سرداران ملانم او بودند تمام ایشانرا مقید
 کرد ایند امیر محمد بوقار بطرف اصفهان فرستاد که جمعی از اوغان
 و جرما که در آن لشکرمانند اند بقتل آورند اتفاقا براسپی که از شیخ علی
 الاغ مانده سوار بود چون ایشان از دور بدیدند بشناخشد و بطهور
 نکبت واقف شدند تقطای و علی ملک که صاحب شوکت بودند بگریختند
 و کبیر از رفتم در آن چند روز محمد بیک باز بطرف تبریز رفت و
 لشکر کرمان مراجعت نمودند که عزیمت کر مسیر جهت
 فلع اوغان و آمدن امیر سلطان شاه جاندار چون بزستان نزدیک شد
 امیر مبارزالدین با اتفاق فرزند دلبند شاه شجاع که در سن شانزده سالگی
 بود بجانب جیرفت متوجه شدند چون در اینجا نزول اقاد اوغانیان
 بقلعه سلیمانی محصور گشتند و اموال و اطفال بر صحرای بگذاشند در
 انشای این امیر شیخ دیگر نوبت بواسطه اوغانیان که در شیراز بودند
 خواست که بران طرف مستولی شود نقص عهد کرد و امیر سلطان شاه
 جاندار بکر مسیر فرستاد تا از طرف مکرانات و هر روز مال خراج مطالبت
 نمایند و از اینجا بکرمان آمد چون بنوا حرم مسیر رسید و نزول لشکر
 مبارزی معلوم کرد مکتوبی از امیر شیخ بر رسید که شش قوشون مردمدار
 می رسند با اتفاق جرمانیان و اوغانیان بدر کرمان روید امیر سلطان شاه
 بواسطه اخلاصی که با امیر مبارزالدین می و در زید مکتوب را پیش او فرستاد

و این نوبت هفتم بود که نقض عهد و سوگند کرد بیست
 گُل ناسکست عهد کُرار نسکت زمانه در دیشخار لشکراوگان
 ارض طهت سنجوزی و نده و نواع فامر بود درین ایا امیر سلطان شاه
 ریشل و در سائل میسر سناد مغرب برانک چون امیر میار الدین بکرمان رسد
 او متوجه این طهت کرد چون هنگام ربیع شد و هو اکرم کشت امیر
 میار الدین بکرمان آمد امیر سلطان شاه بر حسب بیعاد باخل و حشم خود
 از عقب بر سید و انواع نوزیر ناد شاهانه یافت جور هوای باستان
 شد با نفاق شاه شجاع عازم سرد سیر شدند ناقضیه او جانها از آن حرکت
 چون در سرد سیر تولا افاد تمام سرد از آن مغول بجز پیش آمدند و
 شصت عازم بگشتند و دیگر بر مصالحه رفت و بکرمان باز گشتند در بی
 مدت که او غایبان آن حرکت چون سرد سیر زوال قلند نلم سرد اول این
 مغول بار بجز در آمدند و دیگر بر مصالحه رفت و در بی مدت او غایبان
 و چون ملینان این حرکت می کردند نوزیران که هجرت طایفه از مغول
 اند در کر سیر و سرد سیر کرمان ساکن با وجود مسابلی ایشان هرگز
 از جاده اخلاص بیرون نرفتند لاجرم همچنان بیلا مت ماندند در سینه
 اش و خمسین و سبدها نه بویه و انابت محدود شکر رجد و اجنه نهاد
 در طاعت و عبادت و نالوق کلام الله و سماع حدیث رسول
 علیه الصلوة والسلام استغفال سینه و در امر معروف و نهی منکر به
 اقصی العنایه می کشید چون احوال ملک روی بصلاح نهاد عبادت

ساحت دین را بیشتر گرفت در ظاهر شهر فدییم کرمان بدب زر بله
 سجدی جامع بنا فرمود و بر سینه بنام مولانا شریف الدین بن مولانا محمد
 یعقوب را از بزرگان هند عارف ناز و جمعه او را خطبه بخواند و آنکه
 بحمد الله تعالی که از صبح ناشام سلطان اردو را بجای امانت و ارض و عوارفل
 مشغول میباشند و در محله سرسندان بدینک و صرهما یون دارالسیاده
 عمارت کرد که محل آثار نبوی و مثل اشرف سادات و سید صدق
 الدین او حج را با فرزندان از بند طلب داشت و در حجب انجامت کرد ایند
 و اخراجات عمارت این هر دو موضع مبارک از حاصل ملاک مؤدوم میسند
 کرد و یکدینار از هیچ جای دیگر با آن ضم نکرد و بر شومات و طائف
 جهت سادات و علمای و فضلا تغییر فرمود و در سنه ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲
 موافقت اصل تاریخ مولانا ناه مرحوم معفور مولانا معین الدین بنوری بنام
 دارالسیاده نصب فرمود ذکر فرزند خواجده قوام الدین صاحب عمارت
 در سنه ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ قوام الدین محمد را ملازم شاه شجاع
 مخصوص کرد ایند و ذری صاحب بنت عالی فدر کشت در سنه ۸۰۶
 نیابت با و مفوض کشت و در سنه ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ سلطنت یافت
 و در سال دیگر بقای مقامی در کرمان بنیشت و برین ساه شجاع اختصای
 داشت جناحه شرح آن در سلطنت شاه شجاع و در ارت او داده آید
 ذکر تو جبرامیر شیخ دیگر باره بنیز در سنه ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳
 شیخ ابوالحسن بالکری بنوه بمحاصن بنزد آمد شاه مظفر فرزندان از

قلعه میبید باندون شهر آورد چون لشکر رسید در صدمه اول
 جنگ در آنجا خشد و حربی سخت واقع شد و ایل بکر که یکی از امرای امیر شیخ
 بود با جمعی دیگر از دلبران کشته شدند بعد از آن محاصره مشغول گشتند
 شاه مظفر در محافظت شهر نیک مجتهد شد چنانچه در شبی بمشغول دو
 نوبت سوار و پیاده کرد و فصل و با او میگردید مدتی میدید بانواع تدبیر
 شهر مشغول شدند و سود نداشت ناچار تیری که یک تیر در عدد زبرد انداخته
 بود بعد از مراجعت ایشان بکرمان آوردند شتری میکشید امیر شیخ در
 زمینان مراجعت لشیر از کرد و در نزد محطه نمرینه رسید که
 چندان هلاک شدند که مردم از بجهیز و تکفیر عاجز ماندند **ذکر فتح**
امیر بیچکار چون امیر بیچکار از ملک اشرف روی کرد از شاه
 بحاجت امیر شیخ آمد مردی بهادر شکوه مند بود امارت و پیشواست
 لشکر بدود از چون از نزد مراجعت نمود در تابستان امیر بیچکار
 و برادر زاده خود امیر کیکاووس کچنر را با تمام امرای لشکری
 آراسته روانه کرمان کرد ایند ایشان از سرتکبر و بجهیز بقصد فقیران
 این دیار توجه نمودند چون امیر مبارز الدین ازین قضیه آگاه شد توکل
 بر حضرت الله تبارک و تعالی کرد و گفت بلیست
 تو با خدای خود انداز کار خود را خوشتر دان که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند با
 عساکر نظرف رو سخنان رفت و امرای لشکریان او غازی و جرماعی را
 طلب فرمود و با ایشان عهد بست و سوگند نامها بجهیز قضاة نوشتند

چه در جنگ خاورن از لشکر مبارزی هشتصد مرد بقتل آمدند بوزند و
 در بزد و کزمان که پیش این از او غایبان و جرماً مقتول شده بحکم قضای
 ناخاطرها از کینه جوئی پاک شود و شاه شجاع را نیز از طرف کرمان
 طلب کرد و شاه مظفر را از بزد و در رفسنجان مجتمع شدند از آن جانب
 امیر مبارزالدین در مرحله دینه ابراهیمی روان شدند امیر ~~سجکا~~ سجکا از جوان
 بسنید اندام راست بکشت و بر او متبیر روی بکزمان نهاد چون این
 صورت معلوم شد امیر مبارزالدین به پیشگری ایشان ناخن کرد تا صبح
 چهارشنبه جمادی الاول سنه ثلث و خمیس و سبعمائة در مغامر
 پنج انگشت بهم رسیدند و صفها راست کردند سجکا از ودیران بیگار
 بر فوشون شاه شجاع زدند و از غایت شجاعت مدد لشکر باز التفات
 کرد و آنها بر آن گروه حمله کرد زخمی باعضای مبارکش رسید و از اسپ
 حطاشد و بجهان پیاده محاربه میکرد شاه مظفر از میمنه در حرکت آمد و
 امیر مبارزالدین از قلب لشکر حمله کرد بنیان دشمنان متزلزل شد و بنایت
 الهی یاد فتح بوزید و سپکجا زو کقیباد از جنگ گاه پروز رفته و از صد
 یکی جان بشیر از انداخته و عساکر مبارزی جمیع اموال و نفود و جوهر
 دست برکشادند چنانچه امیر مبارزالدین در شیراز در باط
 قطب الاولیاء و المحققین الشیخ ابو عبدالله محمد بن حنیف رحمة
 الله علیه بامولاً ناء اعظم سعید مغفور مولانا سعدالدین کازروانی
 محدث حکایت کرد که از یک جنگ مرصع کقیباد هفتاد سوار

ترتیب کردم دیگرها را نیز بنا بر غیر آنکه فسخی جز از موافق او نداشت
 کفر عیبی نبود ذکر توحید امیر مومنان امیر مومنان امیر مومنان امیر مومنان
 چون ابن فخر میسر شد امیر مومنان امیر مومنان امیر مومنان امیر مومنان
 ترتیب است که او را و حوا و ترتیب مصالح ایشان بجانب کربلا
 بدان شد چون بخواهد برتر و با او اذانا حضرت رسالت علیه افضل
 الصلوات و اکمل التحیات بکاره موی دست داد و این را انان بختی
 است فاضل این آن بود که این مختفه بخاندان مرتضی اعظم سید شمس
 بالله والدین علی بنی نبی رسیده بود و بکرات امیر مومنان امیر مومنان
 کرا تا به رابه هر چه در جزا مکان آید از در و جوا هر طلب فرموده
 و مرتضی اعظم سر بدان فرود می آید بیت
 گفته یک سر مومنان و ندیم یک سر مومنان هر دو جهان نهد بهاست
 درین القاسر مدتها گذشته در موی مرتضی اعظم مذکور حضرت یک
 رسالت صلی الله علیه و سلم بخواب دید که بلفظ که بار در رتبار
 فرمود که موی محمد صلی الله علیه و سلم و موی محمد بن مطهره روز
 دیگر حقیقه آنرا بیاورد امیر مومنان امیر مومنان شادمان و امیدوار
 گشت و درین را بیداران سعادت روشنایی ابدی داد بعد از آن
 باحتاج و مبالغه بایس اموال و عقار به مرتضی اعظم سعید عرض کرد
 او بهیچ نفقات نفرمود رحمة الله علیهما تا بقامت حصه معتبر وقف
 اول مرتضی مذکور کرد و این زمان آنرا در دارالسیاده کرمان که ذکر آن

از پست رفت نهادم است و بوشك هر بلاي كه روي به اين ديوارنها ذ
 حق سبحانه و تعالي انرا يا حسن و جوه اخير ميگرداند از ميز و برکت آنست
 چون امير مبارز الدين را سعادت تو چنين دست داد متوجه كد مسير
 شد و در نواحى ريقان قائم مقامى و قلع عهدي بحلال الدين شاه شجاع
 تفويض رفت چون امير شيخ ابواسحق از اين توجه خبر يافت اعيان مملكت
 را جمع كرد و مشورتي فرمود پادشاه علماء و خسرود انشمنان مولا نانا
 عضد المله و الدين عبدالرحمن الابطحى حجاب تكلف از پيش برداشت
 و فرمود كه راى صواب آنست كه از در صلح در رفتند امير شيخ بعد از
 نامل بسيار انرا پسنديد و مولا نانا عضد الدين را بجانب امير مبارز الدين
 روانه كرد ايند چون اجناب بسيرجان رسيد شاه مظفر از ينج برسيد
 و با اتفاق متوجه شدند و در صحراي ارزويه و دشت برد بموك مبارزي
 رسيدند جناب مولوي را با انواع تظبير استيقبال كرد و پنجاه هزار دينار
 جهتي اقامت خاصه آن جناب و ده هزار دينار جهتي ملازمت
 اطلاق فرمود و حضرت شاه شجاع همداكراه شرح مفصل اين حاجت مشغول
 شد بعد از ان مقدمات اصلاح بيان فرمود و طلب فتح عزم كرد امير
 مبارز الدين گفت هشت نوبت نقص عهد از امير شيخ من بعد بيقام چون
 بشمشير گزارده نميشود مولا نا چون ديد كه مقصود حاصل نميشود مراجعت
 نمود و امير مبارز الدين از راه فرك و طارم روانه شد مولا نانا عضد الدين
 اندوه بزرگ عزيمت شبانگان فرمود چون امير مبارز الدين ببلات

دینا در وقت و ثانیاً مراجعت نمود و در لباس نصیحت مطلوب راعرض کرد
 هیچ نوع فائده نداد جناب مولوی بشیبا نکان فرمود چون امیر مبارز
 الدین بدان دیار رسید بخانه مولوی نزول کرد و بعد از سه روز اقامت
 در آنجا متوجه شیراز شد و در صدر سنه اربع و خمهین و سبعمائه پنجاه
 فارس رسید امیر شیخ ابوالفتح تاج فرستاد شیراز بالسنکری آراسته شد
 نمود بگری جنکی پشت بنیاد امیر مبارز الدین چون باد از عقب ایشان
 روان شد روز دیگر بحومه شهر نزول افتاد چند نوبت از صبح تا شام محاربه
 میرفت چون قایب غروب میکرد بر و شنائی مشاعل جنک میکردند تا
 عاقبت الامر دشمنان تراوت و شوکت نماید **ذکر استخلاص قلع**
سکن بندر اشای این ایام محمد الدین سیرندی که از نوسران ولایت بود
 از شهر سرور آمد و بنواز تر مخصوص شد و حکومت ولایت حضرت و کوتوالی
 قلع سرنید همچنان که بیشتر از آن داشت بدو مقدر شد چون بقلعه
 رسید راه عصیان پیش گرفت امیر مبارز الدین ازین حال واقف شد و
 بفرس خود با فرزندش و جماع متوجه قلع سرنید شد و تا شب هنگام کار
 زار مشغول بودند روز دوم بتوفیق با فو اهل قلع راه عیبی و پیری روی
 نمود و قلع سپردند محمد الدین با بس بزرگتر گشته شد بعد از
 تسخیر قلع بظاهر شیراز مراجعت کرد و ثانیاً اسباب محاصر آماده
 کرده در اشای این امیر مبارز الدین را مرضی پناشد و بعد از چند که
 بصحت مبدل گشت اما شاه مظفر را رحمتی روی نمود که اطبا از معالجه

آمد

شیراز وقت و سلطان او را بر کوه
 شیراز وقت و سلطان او را بر کوه

آن عاجز ماند و در روز برود در ترش بود مادر جمیدی الا جز سنه اربع
 و حسین ازین جهان فانی بدان جهان باور حلت کرد بدست
 جهان سرگد سنت از هر کس چیزی کون کون باود از بی مرقد او رسید
 نقل کردند و در مد رسنه مطهریه مد فون شد بیست و هشت سال و شش ماه
 عشر یافت اندا چهار رنبر بود شاه محیی و شاه منصور و شاه حسین و شاه
 علی و در د خیز ذکر **تسخیر قلعه سرخ** بعد از چند سال شاه
 سماع تسخیر قلعه سرخ که در جوار فر سنکی شیراز است ایشان کرد امیر
 شیخ جمعی لشکر باین بانجا فرستاده بود ایشان باسد اسخاکام قلعه در
 عصیان میزدند چون شاه شجاع در پای قلعه مهول کرد بمقائله بدین آمدند
 بعد از محاربه آن قلعه بیز مستخلص گشت و خزان ابحار لشکر بای
 قیمت کرد امیر مبارز الدین چون آثار دولت مشاهده میکرد با وجود آنکه
 اکثر ایام مرخص بود در اسباب محاصره ناکند مبعر نمودند دشمنان را
 محقق شوند که بهیچ حال ترزل در احوال مدخل نمیدهد چون مدت شش ماه
 برآمد و ککار براهل شهرتک آورد مولانا عصفه الدین از کلو فخر الدین
 که حاکم دروان کاندون بود الهام نمودند او را از شهر خلاص دهد کلو
 امثال نمود و آن جناب بیرون آمد و تمام سلاطین مستقیم از آنار و
 که امیر مبارز الدین راد سن داد در فتح شیراز چند قضیه واقع شد
 اول در روز جمعه ششم ربیع الاول سنه اربع و حسین خواجه حاجی
 قوام الدین حسن که از اکابر رؤس فارس بود و مثل او بکر و خیرات